

ماشین جنگی اسرائیل: خیانت به مردم یهود

رضا مرزبان

هم زمان با تأسیس سازمان ملل متحد، "وینستون چرچیل" نخست وزیر معروف انگلیس در دوره جنگ جهانی دوم نیز پیشنهاد تأسیس دولتی جهانی داد. این صدا ظاهراً درچنبر مشکلات ریز و درشت جهان پس از جنگ و تراکم رویدادها گم شد؛ و شاید جهان فراموش کرد که چنین پیشنهادی از جانب سیاست مدارمحافظة کار و مدبر انگلیس طرح شده است. خود او نیز، دیگر تجدید مطلع نکرد. اما، به موازات همین پیشنهاد بود که شوق تبدیل سازمان ملل به حکومت فدراتیو جهانی، از طریق مسابقه و نظرسنجی کارگردانان سازمان، در کنار ابتکار تأسیس جمعیت های هوادار سازمان ملل در کشورهای عضو مدتی موضوع روز شد. طرح مارشال و پیمان ناتونیز پایه های استراتژی غرب را تشکیل داد.

سال ها گذشت تا برملا گشت، پیشنهاد چرچیل، مخاطبان اصلی خود را در جهان یافته است و آنچه به نام قطب بندی غرب در برابر شرق عمل می کند، یک سازمان مقتدر و نامرئی پشت سر دارد، که قدرت واحد طراح و فرمانده، در برابر "جبهه متشکل و یگانه کمونیسم بین المللی" است و با اقتدار اراده و فرماندهی خود را در سراسر جهان علیه کمونیسم و نیز مبارزان ضد استعمار اعمال می کند.

نخستین واکنش این اراده در درون جبهه غرب، رفتار خشن و تحقیر آمیزی بود که در برابر مسأله ملی، نسبت به ژنرال دوگل، رئیس جمهور فرانسه پیش گرفت. ژنرال، که در عمل، با تعارض استقلال کشورش با اراده یگانه جهانی روبه روده بود، روی اصل استقلال ملی پا فشرد و در برابر فرمان روای نامرئی، ایستاد. و به دنبال آن موج تبلیغات جهانی علیه او به حرکت درآمد؛ "دوگل" را به کهنه اندیشی و بیگانگی با شرایط نو حاکم بر جهان متهم کردند. و همراه آن، تبلیغات وسیع در نفی استقلال ملی در جهان معاصر، و ضرورت وابستگی، و این که استقلال ملی، موضوعی کهنه است و کشور مستقل در جهان وجود ندارد، رواج یافت. در این یورش تبلیغاتی، چندان پیشروی شد که علیه دوگل، از آمریکا رمان و فیلم "دشمن مردم" به سراسر جهان صادر گردید. کتابی که نامش را از اثر معروفی با گرایش چپ سرقت کرده بود. کناره گیری فرانسه از نیروی نظامی ناتو، در همین دوران اتفاق افتاد.

بسیار وقایع، از کودتا تا سرکوب، در جهان پیش آمد که از بیرون و از بالای سر دولت ها رهبری می شد. سرنوشت انتخابات کشورهای اروپا در جهت کاستن از آراء کمونیست ها از پیش تعیین شده بود. برای حفظ قدرت حزب سوسیال مسیحی ایتالیا، همان اندازه که پاپ درواتیکان نگران بود ناوگان جنگی آمریکا در مدیترانه و مسلط به کرانه های ایتالیا، لوله توپ های خود را به سوی شهرها نشانه گرفته بودند. اراده نامرئی به جنگ سرد دامن می زد و آن را به داخل "مرزهای کمونیسم" کشانده بود و از اختلاف ها و برخوردهای ایدئولوژیک مسکو و بلغراد، و بعدها بین مسکو و پکن، بهره برداری وسیع و هدایت شده انجام گرفت؛ حتی بریگاد سرخ ساخت. درحراست از منافع مستعمراتی غرب، و در مهار کردن جنبش "غیر متعهد" ها در سیاست بین المللی، و برچیدن کارگردانان این جنبش در آسیا و آفریقا، با قاطعیت خونین حرکت کرد. و هم زمان از طریق تحمیل مسابقه تسلیماتی، توان رقیب را فرسود. تا سرانجام حریف خسته و ناتوان بی جنگ تسلیم شد و پای میز مذاکره آمد. چیزی که فرمان - روای نامرئی انتظار آن را نداشت. و می پنداشت تسویه حساب

آخرین را با حریف تاریخی سرمایه، در میدان های جنگ خواهد کرد.

با سقوط دژ جهانی کمونیسم، سازمان ها و تشکیلات چپ اروپا که متأثر از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شکل گرفته بودند نیز دستخوش تغییر و تحول شدند؛ و تا مرحله تغییر نام پیش رفتند و به انتقاد از خود پرداختند و با گذشته فاصله گرفتند. اراده نامرئی، پیروزی بی جنگ برامپراتوری "کمونیسم" را سرفصل حرکتی نو در تاریخ، تبلیغ کرد. هرچند خوش ترمی داشت که آن را در جنگ به دست بیاورد.

اما، با فرو ریختن "دیوار آهنین" میان دو قطب، و برآمدن "جهان یک قطبی"، پیوندهای درون برج "اراده نامرئی" هم که به مبارزه با حریف، استوار بود، رو به سستی نهاد. هنوز جشن ها و مژده های پیروزی در آغاز بود که در ایتالیا، گوشه هایی از حضور "اراده نامرئی" در حوادث دوران جنگ سرد، به مثابه پس زدن پرده استتار "فرماندهی جهانی" برملا گردید. با این همه استیلای مطلق این فوق قدرت بر پوشش اطلاعاتی جهان، توجه عمومی را از پرداختن به چنین قدرت فراملی، منحرف ساخت، بی آن که از سست شدن طبیعی پیوند های درون برج - که مولود نیاز اجزاء ترکیب شده در آن به مقابله با امپراتوری کمونیسم بود - بکاهد. از سویی در برج فرماندهی نوعی برتری جویی ناشی از تمرکز قدرت فرماندهی و ایجاد سلسله مراتب نزد محافظه کارترین بخش سازنده این "اراده" حضور داشت که با وضع تازه و توقع دولت ها سازگار نبود. جنگ عراق و ایران، آخرین مرحله کارگردانی فرمانروایی نامرئی جهان بود، و حضور آمریکا، در حمله عراق به کویت و آن تبلیغ گسترده که برای هدیه "جنگ های تمیز" و "دزانیفته" پنتاگون، به مردم عراق می شد، و حماسه سرایی های "بوش پدر"، در عنوان کردن "استقرار نظم نوین جهانی"، متحدان اروپایی واشنگتن را به تأمل واداشت و مسکورا هم که به هم صدایی با غرب، ناوگان خود را به حریم کارزار فرستاده بود، دچار تردید کرد.

درواقع، "اراده جهانی" دیگر از سال ۹۲ خدشه دار شده بود و اگر "بوش پسر" در سال ۲۰۰۳، فرصت طلبانه، سازمان ملل و منشور آن را زیر پا انداخت و از روی آن عبور کرد و حمله به عراق را فرمان داد، پاسخی بود که برج فرمان روایی، غرور آمیز به پیوندهای سست شده می داد. آمریکا، جایی ایستاد که آلمان ۱۹۳۰؛ با این تفاوت که انگلیس را در کنار خود داشت. آنچه طی چهار سال در افغانستان و عراق گذشت، برج فرمانروایی جهان را به عقب نشینی و به بازگشت به سازمان ملل و حرکت با همراهان اروپایی واداشت؛ هرچند "نومحافظه کاران" که سکان قدرت را در آمریکا به دست دارند، هنوز و هم چنان سخت جانی می کنند و می کوشند با دامن زدن به بحران های نو به نو، آنچه را که "آخرالدواء" می دانند، به جهان تحمیل کنند. آنچه به رقابت اروپا و آمریکا تعبیر می شود در حقیقت چیزی جز مشخص شدن صف بندی درون برج قدرت و در متروپل سرمایه نیست که در یک مرحله تاریخی از بحرانی سرنوشت ساز، رنج می برد. متروپل سرمایه، در تدارک امپراتوری مطلق خود بر جهان، باید فرمانروایی مغرور آمریکا را گردن بگذارد، که پیشاپیش، تازیانده تحقیر و تحکم را بالای سر دیگران گرفته است؛ و این چندان آسان نیست بی آن که چشم انداز روشنی داشته باشد. تلاش برای پایین کشیدن نئومحافظه کاران آمریکا، از قله قدرت تک قطبی، که سرمایه های صنایع تسلیحاتی، انرژی و اقمارشان را نمایندگی می کنند، هرچند در حیطه رقابت های متروپل سرمایه است، اما طبیعی است که در این مرحله از حرکت مارپیچی تاریخ، یک فرصت است و با تأیید جهان مستقل از متروپل سرمایه است.

* * *

اول بار در سال ۱۹۸۳ بود که با تصویری از یک قدرت نامرئی حاکم بر جهان آشنا شدم. دوستی از یاران مطبوعاتی من، که سال ها بود به انگلستان کوچ کرده بود، و یک مؤسسه آموزشی داشت، برای من شرح داد؛ در دوران اقامتش در انگلیس، احساس کرده است که بر این کشور و بر تمام

جهان، قدرتی بالاتر و نامرئی حاکم است و دولت های جهان را در شرق و غرب، زیر حکومت و اراده خود دارد. او بعد طی چند جلسه، به تفصیل در باره احساسش و شواهدی که دارد، صحبت کرد. اما در آنچه می گفت، فانتزی و خیال بیشتر از واقع وجود داشت و در کاوش های خود، به مطالب رمان های تاریخی متوسل می شد و تا سیصدسال پیش می رفت.

در خیال پردازی های او، جرثومه یی از حقیقت می دیدم، با آمیزه یی از معتقدات محافظه کاران انگلوفیل وطنی، بی آن که بتواند گرهی از پیچ های تاریخ جاری بگشاید؛ به او توصیه کردم از مجموعه آرشیوی که فراهم آورده برای تدوین یک سری "باندسینه" استفاده کند که به یقین، سال های سال ادامه می یافت و برای کودکان هم درس تاریخ و بینش اجتماعی می شد و هم سلسله داستان های جاذب و شوق انگیزیدید می آورد. او که معتقد به اصالت کشف سیاسی خود بود، این کار را نکرد. ویی آن که کشف خام و فانتزی خود را به مرحله طرح شدن برساند در یک حادثهء رانندگی جان باخت.

پس از کنار آمدن مسکو، با محور غرب، و برملا شدن نقش "مافیا" مانند و پشت پرده در ایتالیا پس از جنگ جهانی، که یادآور پیشنهاد چرچیل برای تشکیل دولت جهانی بود، گفته های آن دوست را که با تأکید و تمثیل به صحت آنچه می گفت اصرار می ورزید و از آن به عنوان "مافیا" فراحکومتی و جهانی یاد می کرد، به خاطر آوردم. البته او، خوش خیالانه کرسی این قدرت جهانی را در لندن و کاخ بوکینگهام می دید و با اصل صیوررت زمان، و جادوی سرمایه بیگانه بود.

چندی پیش که به ریشه یابی پاره یی وقایع دویست سال گذشته سرگرم بودم، در بررسی تاریخ روابط خارجی ایران از جمله به نکته یی در سفر ناصرالدین شاه، به اروپا برخوردارم: در انگلیس، هنگام ملاقات شاه با ملکه ویکتوریا، بارون "روچیلد" بانک دار معروف نیز حضور داشته است و آنجا "روچیلد" از وضع دشوار یهودیان که آوارهء جهانند؛ سخن می گوید. ناصرالدین شاه، با تعجب می پرسد شما که این همه پول دارید، چرا یک سرزمین، مثلاً در آفریقا نمی خرید که همه یهودیان آنجا جمع شوند و کشور خودشان را تشکیل بدهند. نمی دانم این اندرز شاه - چه اندازه توجه ملکه انگلیس و بانک داریهودی را جلب کرده بود، اما در پایان جنگ جهانی اول می بینیم پادشاه انگلیس در سال ۱۹۱۷ به نخست وزیرش توصیه می کند که در مذاکرات صلح سرنوشت یهودیان را در نظر داشته باشد. و لرد بالفور، نخست وزیر محافظه کار انگلیس نخستین قدم ها را برای تشکیل میهن یهود، برمی دارد.

پیش از جنگ جهانی اول، آنچه روشن است، سرمایه های یهودی که به رقم بسیار چشم گیری بالغ می شد، در قلمرو انگلیس و فرانسه و آلمان، تمرکز داشت. و بسا که سیاست یهود ستیزی حزب نازی، پس از جنگ، به نقش این سرمایه ها در پیروزی متفقین، بازمی گشت که انتخاب خود را کرده بود و نمایش واکنش سرمایه داری شکست خوردهء آلمان بود که می خواست یهودی ها را تنبیه کند.

در جنگ جهانی دوم، و وضع نامعلوم جنگ، متروپل سرمایه داری نیز ناگزیر از اروپا به آمریکا رفت و نیویورک کانون اصلی تمرکز سرمایه های یهودی شد. در ترکیب "قدرت نامرئی" جهانی که طرح مارشال، پایهء اقتصادی آن را میساخت، می توان علاوه بر قشر بالای حکومت، در کشورهای غرب، که هسته فوقانی ارتش ها و سازمان های اطلاعاتی و امنیتی آنها را هم در برمی گرفت، صاحبان صنایع بزرگ و بانک ها، سطح فوقانی کلیساها و واتیکان را در شبکهء اجرائی و مشورتیان سراغ گرفت. و از جمله نقش ستادی سرمایه های یهودی را به حساب آورد. به یقین روزی که به طور کامل، پرده از چهرهء قدرتی که از فردای پایان جنگ دوم، تا روزگار حاضر فرمانروای نامرئی جهان بوده، برداشته شود، نقش انواع شبکه ها و سازمان های مافیایی نیز در خدمت این قدرت برملا خواهد شد. تأسیس دولت مستقل اسرائیل از جانب سازمان ملل، در سرزمین فلسطین، که سیاست

مستعمراتی انگلیس، در فاصله دو جنگ جهانی با قیمومت بر آن کشور تدارک دیده بود پشتیبانی قدرت حاکم جهانی را همراه داشت و حمایت بی قید و شرط آمریکا، از تمام تجاوزها و اشغالها و سرکشی های اسرائیل در قبال سازمان ملل، و ملت های خاورمیانه، در اجرای سیاست آن قدرت انجام گرفته است.

ولی با سست شدن پیوندهای جهانی در ستاد حکومت نامرئی که یکه تازی های نومحافظه کاران، برای اجرای طرح "نظم نوین"، به شدت آن را تضعیف کرد، نظام جهان تک قطبی پیش از آن که استوار شود، دستخوش چالش چندین سویه شده است. و نیز مقاومت بین المللی در برابر "گلوبالیسم" - تجسم اراده مدارهای عمده سرمایه - در حال گسترش است. خشم برانگیخته نو محافظه کاران در خاور نزدیک، از سر قدرت نیست، از احساس ناتوانی است. و دولت اسرائیل که ابزار دست آنهاست به عنوان یک عامل، خشم کورخود را در سیاه ترین جلوه های قهر و نفرت بر سرزمین فلسطینی ها می بارد. این ماشین تعصب و نفرت و کین که در سرزمین فلسطین تعبیه شده، تنها در پناه آن حامی نامرئی است که تا امروز توانسته در منطقه بذر دشمنی بیفشاند. و روزی که در آن، جایی برای "نومحافظه کاران" و رؤیاهای آنها نباشد، طبیعی است که جایی هم برای ماشین جنگی مسلط بر اسرائیل نخواهد بود. مردم اسرائیل حق دارند از خودشان پرسند تکلیف شان با بیش از پنجاه سال تاخت و تاز این ماشین جنگی در سرزمین های همسایه و در میان دو نسل مردم فلسطین، چیست؟

آیا ادامه این فجایع که بیش از نیم قرن است ماشین جنگی اسرائیل زیر حمایت قدرت حاکم بین - المللی در منطقه جاری ساخته، در شرایط طبیعی و خالی از قدرت فائقه جهانی، بار دیگر سرگردانی قوم یهود را به دنبال خواهد داشت؟ آیا جای دریغ نیست که مردم قلمرو اسرائیل، کفاره جنایات کارگزاران سیاست به بند کشیدن ملل منطقه را بدهند؟

این بذر دراز مدت نفرت، کجا می تواند گل هم زیستی و تفاهم در منطقه، بار آورد؟